

جنگ در آینه مصفای نقاشی متعهد

سجاد شکیب

■ جنگ تحمیلی پایان گرفت اما مبارزه پایان نگرفته است و علی‌رغم توهم بسیاری از آنان که در انتظار پایان جنگ بودند، مبارزه آنگاه پایان خواهد گرفت که انقلاب از ماهیت اسلامی خویش دور شود. اگر چه تحلیلهای سیاسی محض، بدون توجه به حقیقت اسلام و ضرورت عالم وجود و منتهای آن، ممکن است به نتایجی دیگر مغایر با آنچه گفتیم دست یابد، اما حقیقت اسلام ظاهر نخواهد شد مگر در کشاکش جهاد و مبارزه.

هستند کسانی که هنوز هم انتظار می‌کشند تا انقلاب، بنا بر رسم تجربه شده تاریخ جدید، امروز و فردا تسلیم قدرتهای استکباری شود و بلغزد در بغل این و آن و دست از مدعیاتش بردارد. در منظر توجه آنان، هیچ چیز جز غرب قابل عنایت نیست و از غرب نیز، آنچه می‌شناسند، سرزمین عجایی است، در غایت القصوای خیالی کامجوییها ولذت پرستیها و لجام گسیختگیها. چه غم اگر «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس»؛ چه غم اگر هر که هست، فرومایگانند که بر جهان حاکمند و فقرا و دردمندان نیز یا مرعوب تازیانه اند. و یا شیطان از عادات و تعلقاتشان بندی گران ساخته است و آنان را به بندگی کشیده.

هستند کسانی که دم فتنه انگیز «نقائات فی العقد» در جانشان نشسته است و باور کرده‌اند و ساوس زیرکانه «موج سوم» و «تکاپوی جهانی» را. آنها شیطان پرستان عصر جدید هستند و همانند شیطان پرستان کهن، برای شیطان شأنی خدایی قائلند و چه بسا که در جواب تو بگویند: «این شأنی است که خداوند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

● تابلوی «موشهای سکه خوار»

از لحاظ محتوا، متأثر از همان رنجی است که قلب حضرت امام
واقتی را که با همه وجود خویش
در جنگ بودند، مجروح ساخته است.

به او بخشیده. مگر نه اینکه او را مورد خطاب قرار داده است که «أنتك من المنظرين، الی یوم الوقت المعلوم...؟» باید صبر کرد تا این وقت معلوم سر رسد و نه تنها صبر که باید در تحقق آن امر محتوم تسریع کرد...». و یا بیش از این، اگر تورا محرم اسرار بیابند، مَهر از لب بردارند و تقیه را بشکنند و بگویند: «نباید میوه را نارسیده چید. باید مبارزه کرد اما با عواملی که آن امر محتوم را به تأخیر می اندازند.»! یعنی باید با انقلابیون در افتاد و کذا... آنها خروج از سیطره جهتمی حاکمیت دولتهای صنعتی را ممکن نمی دانند، جز در سراب خیال.

زستان سپری شد و سیاهی به ذغال ماند و چه باید گفت آنجا که بسیجیان راه صدساله را یک شبه پسموندند و پای نهادند بر معارجمی از نور که عرفاء سینه سوخته و مدعیان سلوک را به آنجا نپذیرفته اند، با همه آن هشتاد سال شبها را شب زنده داری و روزها را روزه داری.

وقتی حضرت امام بفرمایند: «در این دنیا افتخارم این است که خود بسیجی ام» آنها که افتخارشان به شاگردی امام و نوکری و دربارنی اوست چه بگویند؟ و اگر امام را خود نشناخته باشیم، از آنان که شناخته اند شنیده ایم که آنچه خوبان همه دارند، او به تنهایی دارد. جان به فدایش... و اگر نه اینچنین بود، خداوند او را شایستگی مقام و منزلتی اینچنین و شأن و مرتبتی این همه نمی بخشید.

صبح دولت اولیاء الله نزدیک است. چهارده کنگره از کاخ کسری فروریخته است و این است فجر صادق همان «یوم الوقت المعلوم» که همه منتظر آنیم. فجر صادقی که بشارت طلوع در خود دارد.

اینجا میعاد و میقات عهد جدیدی است که در قرن پانزدهم هجری قمری و با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آغاز شده. عهدی تازه میان آدم و آفریننده اش؛ و مظهر این تجدید عهد، امام است. او مبشر انسان تازه ای است که آینده تاریخ کره زمین را می سازد... و کافرین و مشرکین، چه بخواهند و چه نخواهند، دور تاریخی تمدن غرب به تمامیت رسیده است و فردا، عرصه حاکمیت

تاریخی صالحین و مستضعفین است.

بگذریم، که از آغاز مراد ما ورود در این گونه مباحث نبود، بل می خواستیم بنالیم از هنرمندان، که از کنار جنگ چه بی اعتنا گذشتند و این، لاجرم بی اعتنایی به تاریخ است.

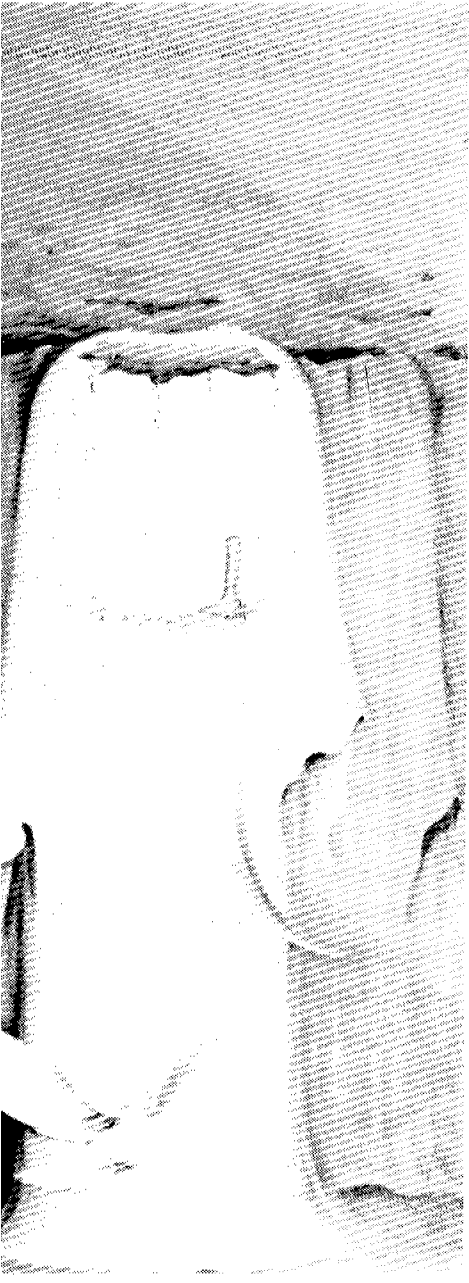
عجب محکی بود این جنگ، در تمیز حق از باطل. هنرمندان حقیقی، اهل ادعا و تفاخر و تبختر نیستند، اما مدعیان روشنفکری و هنر نشان دادند که وابسته تفکر و فرهنگ غرب هستند. آنان که از وحشت مرگ، چون سوسمارها و کفتارها به سوراخهایشان خزیدند، مقصود این سخن نیستند. مقصود این سخن آنانند که نشان اینجاست اما جانشان پیوسته با جان غرب است. آنها در این جنگ همان خطری را احساس کردند که قدرتهای استکباری... و دریافتند که دور آنان به سر آمده است و این عهد دیگری است که آغاز می شود.

روشنفکری و هنر، به مفهوم امروزی آن، خارهایی است روییده در خارستان غرب. روشنفکران و هنرمندان، طوعاً یا کرهاً، از طریق روشنفکری و هنر، متعلق به تفکر و تاریخ غرب هستند مگر آن که این تجدید عهد را دریابند و توبه کنند. و چه قلبند اهل حق، و چه خویش صدق این سخن با این جنگ آزموده شد.

درست در بحبوحه جنگ، آنگاه که شریفترین و پاکترین فرزندان این مرز و بوم برای بر پایی حق، به خاک و خون می غلطیدند، مدعیان روشنفکری و هنر در پای بساط روشنفکرانه و هنرمندانه خویش مستغرق در توهمات بی بودند که یا با سکر خمر در خونشان می دوید و یا با دود تریاک و هروئین بر لوح فاسد خیالشان نقش می بست. با هر قطره خونی که بر خاک تاریخ می ریخت آنها پیمانهای تازه بر می گرفتند و یا بوسه ای دیگر بر لب شیرین و افور می زدند و... در آسمان خیالشان که از دود آکنده بود، در میان ستارگان سینما شلنگ تخته می انداختند.

بعضیها هم که خود را در خیال فاسد خویش، پهلوان پنبه می دیدند و قهرمان مبارزه با

● «یا ثارالله»، ۱۴۰ × ۳۰۰ - ناصر پلنگی



اختناق آخوندی (!) هر چه می‌خواستند می‌گفتند و هر نسبت دروغ که می‌شد می‌دادند و برای آزادی اشک تمساح می‌ریختند و کسی هم نبود پرسد: «اگر اختناق است پس چرا شما هر غلطی که می‌خواهید می‌کنید و هر چه میل دارید می‌خورید و هیچ کس هم هیچ چیز نمی‌گوید... آن هم در شرایطی که حزب الله از این همه آزادی و ولنگاری که در این کشور برای ضده انقلابیون وجود دارد، سخت گله‌مند است و از برخورد بسیار باز حضرات مسئولین ایدهم الله تعالی، دل خوشی ندارد.

در این فضای مسموم و پرمرضی که انسان امروز نفس می‌کشد و با این بیماری مرگ‌آوری که بر قلب و روح او غلبه کرده است، روشنفکری و هنر خا‌ر‌هایی هستند که در خا‌رستان شیطان می‌رویند. روشنفکران و هنرمندان اگر توبه نکنند و میثاق خویش را با خدا تجدید نکنند، لاجرم وابسته به حوزه فکری غرب هستند و خواه ناخواه این تفکر تازه را که با انقلاب اسلامی ایران رخ نموده است ادراک نخواهند کرد، و اگر با آن مبارزه نکنند، لاقلاً بدان بی‌اعتنا خواهند ماند.

اوج تکامل این روشنفکران و هنرمندان آن است که آن جایزه‌گذاری را بپذیرند؛ جایزه منتسب به آن مخترع صلح طلب دینامیت را... و غرب نیز این جایزه را ببوده به کسی نمی‌دهد. آنها ممکن است منت گذارند و جوایز را به جهان سومی‌ها هم اعطاء کنند اما شرط نخستین آن، وابستگی به تفکر غربی است: آنها جدایی هنر و تعهد را تبلیغ می‌کنند، اما جوایز خویش را به کسانی می‌بخشند که خود را نسبت به غرب و هنر و تفکر و سیاست آن، متعهد بدانند. میان ایدئولوژیهای گوناگون غربی نیز، تفاوتی حقیقی نیست؛ از مارکسیسم تا نیهیلیسم، ثمرات شجره واحد اومانسیسم، در اصل و ریشه که دنیاگرایی و اروتیسم باشد با هم مشترکند. ولذا ما از مدعیان بی‌درد هنر جز این هم انتظاری نداشتیم که در هنگامه عشق و ایثار و جان‌بازیه‌ها و شهادت‌ها یا جانب استکبار جهانی را بگیرند و دست در دست جنایتکاران بعضی بگذارند و یا نه، بی‌اعتنا



«مهتاب»، ۱۰۰ × ۱۵۰ - ایرج اسکندری

«کوبر»، ۱۳۰ × ۱۶۰ - کاظم چلیبا



لمحه‌ای در آسمان انقلاب ظاهر شود و بعد به درون سیاهی شب بگریزد... اصلاً تصور اسلام بدون مبارزه ممکن نیست و آنان که این معرفت را ندارند، باید در حقیقت ادراک خویش نسبت به دین اسلام شک کنند.

حقیقت کلمه «لا اله الا الله» و «الله اکبر» محقق نخواهد شد جز در مبارزه با همه طواغیت و اصنامی که چه در بیرون و چه در درون می‌خواهند ولایتی جز ولایت حق را بر انسان تحمیل کنند. ما جنگ را آغاز نخواهیم کرد اما مگر شیطان آرام خواهد نشست تا غایات و مقاصد ما در جهان تحقق پیدا کند؟ و مگر نه اینکه تحقق غایات و مقاصد ما مساوی است با نابودی شیطان و نفی و دفع قدرتهای شیطانی؟

عمده نقاشان و گرافیک‌های که حضورشان در جنگ، همپای رزم‌آوران احساس می‌شد، همانانند که از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی در حوزه هنری گرد آمده‌اند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، متوقع است که در عرصه هنر، حرکت پیوسته و هدفداری آغاز شده باشد برای دست‌یابی به هویت مستقل و مشخص هنری متناسب با انقلاب و این عهد جدیدی که انسان با خدا بسته است. لااقل در عرصه ادبیات و نقاشی و گرافیک می‌توان حوزه را مصدر اینچنین حرکتی دانست.

تلاشهای هنری جامعه‌ما، بعد از پیروزی انقلاب مع الأسف هنوز هم هویتی مستقل از هنر غرب نیافته و آنچه از این حکم مستثنی می‌شود، بسیار محدود است و لکن این تلاشهای محدود هم هر چه هست در عرصه ادبیات و نقاشی و گرافیک، منشأ گرفته از حوزه است.

آیا کسانی هم هستند که اصلاً شک داشته باشند در اصل این که هنر انقلاب باید هویتی مستقل از غرب داشته باشد؟ آنها که در این اصل تردید دارند بدانند که برای ما امکان شریک شدن در صیوررت تاریخی غرب موجود نیست. چرا که اصولاً غایات و مقاصد ما با یکدیگر متفاوت است، و اگر جز این بود، اصلاً چه نیازی بود به انقلاب؟ انقلابی که فقط برای تحویض مصادر قدرت انجام شود، کودتاست نه انقلاب، و

به تاریخ، سر در لایک قلبی «هنر برای هنر» فرو کنند و بدین بهانه، هنر خویش را در خدمت تبلیغات تجارتنی قرار دهند و دعوت مردم به سوی غفلت‌زدگی؛ طراحی برای صابون و پودر رختشویی و خیارشور و رب گوجه‌فرنگی... و یا آفیش فیلمهای سینمایی. و در این میانه، خوب معلوم است که چه کسی به معنای مصطلح هنرمندتر است؟ آن کسی که بی دردتر است و می‌تواند در کنار نعلش شهدا و یتیمی دختر بچه‌ها و پسر بچه‌های کوچولو، به ادا و اطوارهای روشنفکرانه و هنرمندانه دلخوش باشد و اصلاً به روی نا مبارک خویش هم نیاورد که در کجای دنیا و در میان چه مردمی زندگی می‌کند.

از دوستان بگویم که از آغاز مقصود ما هم آنها بودند و اگر به اغیار پرداختیم از آن بود تا معرفت ما نسبت به دوستان بیشتر شود. از دوستان نیز، توجه با نقاشان داشتیم، اگر چه در مقدمه کار، کمتر از همه سخن از ایشان به میان آمد. نقاشان ما در برابر جنگ تحمیلی چه کرده‌اند؟

برای پرداختن به جنگ، عللی سه‌گانه لازم بود که اگر در وجود هنرمند، این هر سه جمع می‌آمد، خود را در برابر جنگ مکلف می‌دانست و اگر نه، نه. نخست آن که لازم بود هنرمند دیندار و انقلابی باشد، و بعد لازم بود که هنر را عین تعهد بداند، و اگر آن دو محقق می‌شد، می‌ماند این که هنرمند رابطه جهاد و مبارزه و دفاع را با حقیقت اسلام و انقلاب اسلامی دریابد تا خود را نسبت به جنگ متعهد بداند... و سرب‌اینکه مع الأسف هنرمندان مسلمان نیز نظر عنایتی آنچنان که باید، با جنگ نداشتند در همین جاست. چه بسیار بودند دوستانی دیندار و انقلابی که هنر را نیز عین تعهد می‌دانستند اما در جنگ چیزی نمی‌دیدند که آنان را به خود جلب کند. آنان در تمام دوران هشت ساله جنگ تحمیلی، نیش قلمشان هنوز در جستجوی منافقین و ضد انقلاب و غفلت‌زدگان بود. میدان مبارزه با شیاطین، جبهه‌های جنگ بود اما آنان «دُن کیشوت» وار هنوز هم در تعقیب دشمنان موهومی بودند که واقعیتهای نداشتند جز در خیال آنها. اما جنگ عارضه‌ای نیست که شهاب‌سان،



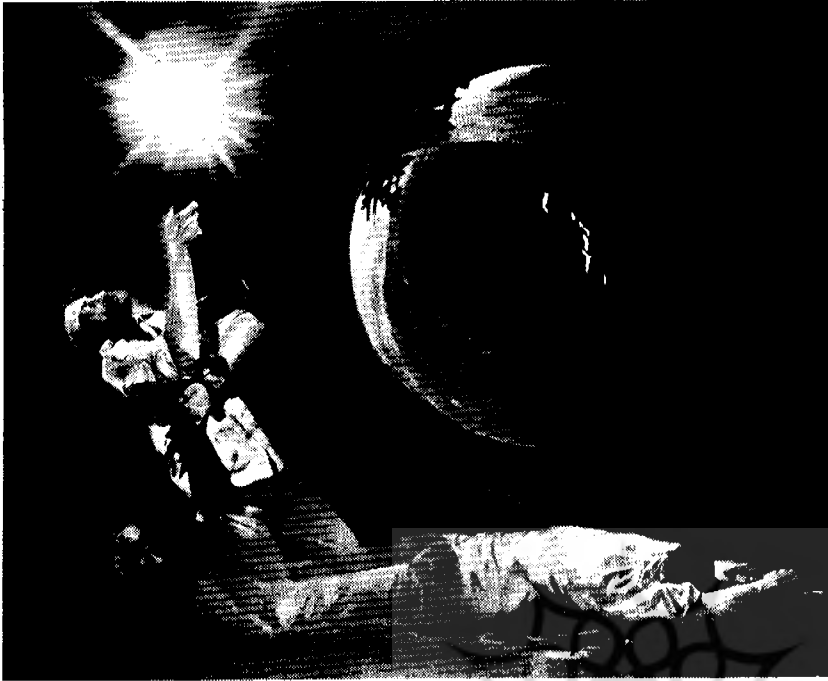
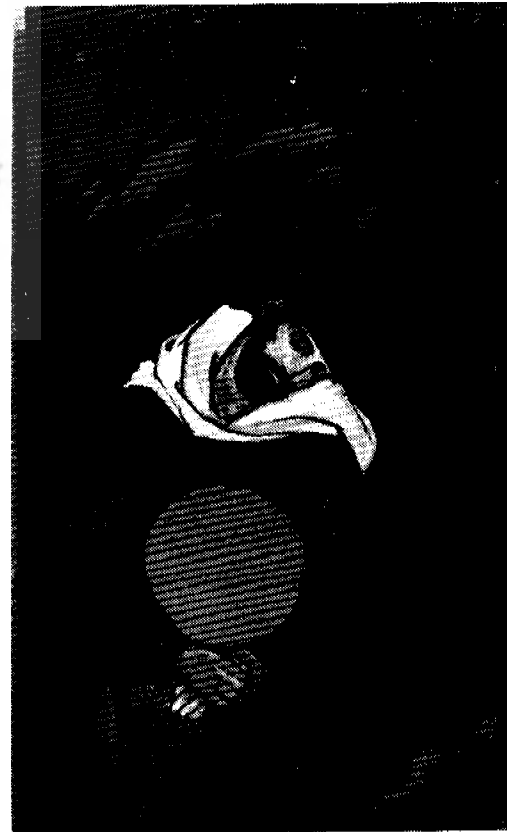
● «موشهای سکه‌خوار»، ۱۰۰ × ۱۵۰ - کاظم چلیپا

● «بهشت زهرا»، ۲۰۰ × ۱۴۰ - حمید قدیریان





● «مسند خورشید»، ۸۵ × ۱۲۰ — علی وزیریان



آنچه در این خطه واقع شده، انقلاب است. نشانه‌های تحولی که اسلام در جستجوی آن است اکنون در بسیاری از مردمان این مرز و بوم، خاصه جوانان، ظاهر شده است و به تبع آنان، در جوامعی چون لبنان و فلسطین و مصر و افغانستان... تحولی ذاتی که آثار و مظاهر آن نه تنها در یک وجه، بلکه در همه وجوه حیات انسان تجلی خواهد کرد و حکومت، لازمه حصول چنین تحولی است، نه غایت آن، تا آنجا که حتی غایت تشکیل حکومت در اسلام نیز این است که راه تکامل و تعالی روحی انسانها هموار شود، حال آنکه تمدن غرب در جستجوی بهشت زمینی است. سیر تاریخی هنر در غرب با غایتی اینچنین طی شده است و در هر یک از ادوار، قابلیت‌هایی که برای کار هنری اتخاذ شده لاجرم مظهر همان روح تاریخی است که آن دوره را از سایر ادوار متمایز می‌سازد.

آیا می‌توان توقع داشت که قالب، مظهر باطن و محتوای خویش نباشد؟ اگر نه، چگونه می‌توان منتظر بود که هنر انقلاب اسلامی در تاریخ هنر غرب شریک شود و در جستجوی هویتی مستقل از آن برنمیاید؟ شاید نتوان انتظار داشت که این هویت خاص به این زودبها حاصل آید، اما اگر

چنان جستجویی موجود باشد، نشانه‌های آن را از همان آغاز می‌توان تشخیص داد.

هنرمندان غیرمتعهد به انقلاب اسلامی را داعیه‌ای نیست برای استقلال و استغناء از غرب. جان آنان پیوسته با جان غرب بود و هست و بعد از پیروزی انقلاب نیز، هنر آنان هنری است پیرو غرب و مقلد آن. و چگونه می‌تواند جز این باشد که «اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَومٍ حَتّٰی یَغۡیۡرُوۡا مَا بِاَنۡفُسِهِمۡ». نهضت هنری تازه لاجرم نیازمند به تحولی انفسی در عرصه تفکر و اعتقادات است. و آن نهضت ضرورتاً آغاز شده، چرا که این عصر، عصری دیگر است؛ عصر ظهور حق و زهوق باطل است؛ عصر شکوفایی دیگر باره اسلام و اضمحلال تمدن غرب.

اما در جستجوی هویت مستقل هنر انقلاب باید تنها به آثار هنرمندان مسلمان انقلابی رجوع کرد و لاغیر. آن تحول ذاتی که منتظر آن هستیم، اگر در کارهای آنان ظاهر نشود، در کجا ظهور خواهد یافت؟ و همان‌طور که به عرض رسید، در عرصه ادبیات و نقاشی و گرافیک، تنها حرکت پیوسته و هدفداری که آغاز شده، در حوزه هنری بوده است.

در جنگ نیز تنها هم اینانند که همپای رزم

آوران حضور داشته‌اند و از غیر ایشان نیز توقعی نیست، چرا که هنر سفارشی، عین بی هنری است. «نقاش جنگ» انسانی است که پیش از آن که نقاش باشد اهل جهاد و مبارزه است و به جنگ، همانسان می‌نگرد که حضرت امام؛ آنسان که بسیجیان. «نقاش جنگ» باید انسانی باشد که جهاد فی سبیل الله را عرصه بی همتای وصول به حق بداند، جبهه را کربلا، نماز مجاهد بسیجی را، بُراقی که او را به معراج می‌برد، مرگ در جبهه ر شهادت و شهید را شمع تاریخ.

نقاشانی که برای جنگ کار کرده‌اند، اگر چه بسیار معدودند و انگشت شمار، اما آثار آنان انصافاً بهترین آثاری است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خلق شده است... نگرش محتوایی حاکم بر این آثار، منشا گرفته از همان تفکری است که حزب الله را، صادقترین پیروان حضرت امام را از دیگران متمایز می‌دارد. از میان مضامین جنگ، آنچه در کارهای آنان بیشتر از همه درخشش و تلالؤ دارد، شهادت است. امتیاز بسیجیان نیز بر دیگران در عشق به شهادت است و این هم سویی تصادفی نیست. این نقاشان جنگ را نه چون عارضه‌ای زائد بر ذات خویش برگزیده‌اند بلکه جاذبه عشق و آن پیمان ازلی از درون ذاتشان، آنان را به سوی جنگ فراخوانده است و لهنذا، جنگ در آثار این نقاشان حضوری اصیل و باطنی دارد، نه در حد شعاری اضافی و زائد بر ذات.

تابلوی «یا ثارالله» کار ناصر پلنگی در جستجوی آن پیوند کربلایی است که حیثیت تاریخی و اعتقادی مبارزه ما را معنی می‌کند.

روح محتوی از طریق «سمبولیزاسیون»، در قالب کار تنزل یافته است و این طریقی است که با معنایی خاص و بدیع در غالب آثار نقاشی بعد از پیروزی انقلاب قابل تشخیص است... و بیراه نرفته‌اند آنان که اصلاً بیان هنری را مبتنی بر سمبولیزاسیون می‌دانند^۲ و البته برای پرهیز از سوء تفاهم باید در همین جا متذکر شد که ما سمبول را نه چون نماد، نمود یا نمونی قراردادی، بل چون مظهر، آیه، مثل، مثال و یا تمثیلی برای حقیقت

می‌نگریم و با این معنی، بیان هنری لاجرم از طریق سمبولیزاسیون انجام می‌گیرد.

راه دیگری که در برابر نقاشی وجود دارد، «آبستراکسیون در فرم» است. آبستراکسیون در فرم، نقاشی را از «بیان معنی دار» دور می‌کند و به موسیقی نزدیک می‌گرداند... چرا که موسیقی بیانی کاملاً مجرد دارد. نقاشی آبستره، در مراتب مختلف، بیان ناب «احساسات و عواطف» هنرمند است و همچون موسیقی نمی‌تواند وسیله انتقال «پیامی معنی دار و یا معنایی خاص» قرار بگیرد. آنچه به وسیله موسیقی «انتقال» می‌یابد «احساس» است و دریافت و ادراک آن نیز، هرگز از طریق تجزیه و تحلیل عقلانی، انجام نمی‌شود.

لذا نقاشان متعهد ما هرگز روی به آبستراکسیون در فرم نیاورده‌اند و هیأت و صورت اشکال و اشخاص را، به نقطه و خط و سطح و حجم تجزیه نکرده‌اند، اگر چه از جانب دیگر، در بند تاتواریسم و تقلید محض از طبیعت نیز باقی نمانده‌اند. سمبولیسم — با معنای خاصی که مورد نظر ماست — در پیچه‌ای است که به روی آنان مفتوح گشته است تا از آن به آسمان حقیقت بنگرند و حقایق را توسط آیات و مظاهر و مثالها و تماثیل زمینی آن، در کار خویش نازل کنند.

در تابلوی «شهادت» اثر «حسین صادقی» که پیش از جنگ نقش پذیرفته است، در پس زمینه تابلو، حضرت امام حسین (ع) با شولایی سبز، به رنگ اونیفورم پاسداران، منتظر پاسداری است که توسط ضد انقلابیون به شهادت رسیده است. در اینجا هنرمند با از میان برداشتن حجابی که میان ظاهر و باطن و غیب و شهادت وجود دارد، توانسته است گامی بلند به سوی آن سمبولیسمی که بدان اشاره رفت، بردارد. این اثر و آثاری همانند آن^۳ در تعیین طریق نقاشی بعد از انقلاب، وظیفه‌ای عمده بر عهده دارند.

در تابلوی «شمع تاریخ» اثر «حسین خسروجردی» تنها به خرق حجاب میان ظاهر و باطن اکتفا نشده است و هنرمند، از طریق سبلهایی روشن و کاملاً فطری، به مراتب بالایی

از تجلی حق دست یافته. سلاح شهید خورشیدی است که سیاره زمین را روشن ساخته است و پیشانی بند خون آلود، بر پیشانی زمین منظر موعود شهید را تصویر می‌کند و نهایتاً این شهید است که از موجبیت‌ها در می‌گذرد و تاریخ را به سوی آن غایت موعود می‌کشاند.

آنچه که نقاشان ما را در طریق سمبولیزاسیون نگاه می‌دارد و آنان را از روی آوردن به آبستراکسیون در فرم ممانعت می‌کند، التزامی است که آنها در باطن خود نسبت به معنی و اداء دین و امانت می‌یابند. اگر تعریف آنها از هنر، به تبع غرب، به بیان ناب و مجرد احساسات منتهی می‌شد، گرایش به سوی نقاشی آبستره به ناگزیر، دامی بود که بر سر راه آنها گسترده بود. «هنر برای هنر» با نفي التزام نسبت به معنی و پیام و تعهد، مفهوم پیدا می‌کند. از آن پس هنرمند، هنر را امری منتهی در خود فرض می‌کند و لاجرم به سوی فرمالیسم محض و انکار تعهد گرایش می‌یابد. ولکن در آثار هنرمندان مسلمان، دیگر نشانی از گرایشهای فرمالیستی به چشم نمی‌خورد و فرم در جایگاه حقیقی خویش، قالبی است که روح معنی را اظهار می‌دارد. تجلی بخشیدن به حقیقت از طریق سمبولهایی مأنوس با فطرت الهی انسان طریقی است که آنها یافته‌اند.

در تابلوی «عروج» اثر «مصطفی گودرزی» از مقابله پیکر زمینی شهید و بالهایی خون آلود در آسمان، تصویری شعرگونه جان گرفته است که بسیار لطیف و زیباست.

در تابلوی «در سایه ایشار» اثر «علی وزیریان»، شهید شمسی حیات بخش است که در سایه ایشار او، کویر مرده زمین بارور می‌شود. آسمان و زمین، ابر، افق، کویر تشنه، نهال تازه رسته، گل و... سمبولها یا مظاهر و آیاتی هستند مأنوس که دلالتشان بر مدلول خویش فطری است.

در تابلوی «مهتاب» اثر «ایرج اسکندری»، نعل غریب شهید در شب مهتابی نخلستان راز دار همان معنایی است که هنرمند می‌خواهد. راز مکنون در تابلوی مهتاب، تجزیه و تحلیل عقلانی نمی‌پذیرد. اجزاء تصویر، هریک بیان

کننده رمزی جداگانه هستند، بلکه همه اجزاء متحداً فضای واحدی را ساخته اند و همه راز، یکجا، از طریق فضای واحد به بیننده انتقال می‌یابد. تو گویی این روح جاویدان شهید است که در شب و نخلستان و ماه و ماهتاب تجلی دارد.

سمبولیزاسیون لزوماً نباید همواره از طریق عناصر بیانی یا اجزاء ترکیبی انجام شود؛ چه بسا که کل فضای تصویر مظهر همان حقیقت واحدی واقع شود که بر هنرمند تجلی کرده است. این مظهریت نه تنها در نقاشی که در همه هنرها اتفاق می‌افتد. هر شعر یا قطعه ادبی نیز ظاهر کننده یا مظهر حقیقتی است مجرد که، چه از طریق کل آن و چه از طریق یکایک کلمات، در جهان محسوسات تجلی می‌یابد.

ظهور حقایق مجرد از طریق نشانه‌ها معنای سمبولیزاسیون است، اعم از آن که این اظهار از طریق کلمات یا نشانه‌های تصویری و یا اصوات انجام شود.

در تابلوی «براق» اثر «مصطفی گودرزی»، بیش از هر چیز رنگها، رازدار آن حقیقتی هستند که در سجده بسیجی تجلی کرده است. سجده بسیجی نور باران شده است و روحش از میان این نور باران به معراج رفته. بُراق نیز مرکوب معراج پیامبر اکرم (ص) است و هنرمند، این نام را برای اشاره به همان حقیقتی که گفتیم، برگزیده است.

در تابلوی «مسند خورشید» اثر «علی وزیریان» نیز همین حقیقت به نحو دیگری ظهور یافته است. بسیجی است خورشید شب دیجور زمین و این معنا، نه فقط در مقام تشبیه و استعاره و تمثیل، بلکه عین حقیقت است. شب، مقام «اسقاط اضافات» است و از همین است که شمس وجود عارف، شب هنگام، درخششی بیشتر می‌یابد.

خصوصیتی که تابلوی مسند خورشید را از دیگر تابلوهایی که بدان اشاره رفت جدا می‌کند قرابتی است که با مینیاتور پیدا کرده است. سخن گفتن از این قرابت و این که مینیاتور با هویتی که ما باید در جستجوی آن باشیم چه

نسبتی دارد اگر چه بسیار ضروری است اما فرصت دیگری می‌خواهد که در اینجا فراهم نمی‌آید. برای آنان که می‌خواهند در این باب بیندیشند طرح این پرسش لازم است که چرا در ایران و در دیگر اقالیم مشرق زمین، نقاشی در صورت مینیاتور ظهور یافته است؟ مگر میان مینیاتور و هویت شرقی ما چه نسبتی است؟ و آیا این هویت بعد از انقلاب اسلامی ایران باید نفی شود و یا آن که این هویت جزئی لایتجزا از آن خویشتنی است که باید به آن بازگردیم؟

«سرو سرخ سر» نشان از آزادی‌گی بسیجی دارد و قتل کوهها از همان نوری روشنی گرفته است که بسیجی مسند آن است. بسیجی مسند خورشیدی است که ماه و ستارگان نیز از آن نور گرفته اند. سرو و کوهستان گویی سر تسلیم به ولایت تکوینی بسیجی سپرده‌اند و در تبعیت از او، سر بر شانه چپ خم کرده‌اند... و بگذار فاش بگویم که عجب نیست اگر در باطن عالم نیز اینچنین باشد.

تابلوی «بهشت زهرا» اثر «حمید قدیریان» حجاب از رازی برگرفته است که قلم جرأت بیان آن را ندارد. اما برای بیان راز، این هنرمند نیز به همان شیوه‌ای از بیان روی آورده است که در تابلوی «شهادت» اثر «صادقی» و یا تابلوی «یقین» اثر «کاظم جلیپا» می‌توان دید. در اینجا نیز حجاب میان ظاهر و باطن شکسته است و آنچه حقیقتاً وجود دارد اما از چشم ظاهرین پنهان است، نتوانسته خود را از چشم باطن نگر نقاش پنهان دارد.

یکی از زیباترین آثاری که به وظیفه عظیم زنان در جنگ و انقلاب اشاره دارد، تابلویی است اثر قلم توانایی «کاظم جلیپا» به نام «کویر»؛ زنی با چادر سیاه و مقنعه سفید، همان زنی است که از دامن او مرده به معراج می‌رود. این زن مرورایدی است که در رحم پوشیده صدف عفت پرورش یافته است. این زن با آن زنانی که زیباییها و اسرار وجودی خویش را به شیطان هوس پرست فروخته‌اند، بسیار متفاوت است.

سبد شقایقی که در بغل دارد، رَحْمی است

که نطفه نور در خود پرورده است. جلیپا، کویر را چون مظهري برای کرامت انسانی و عدم تعلقات برگرفته و اگر اینچنین باشد، آن در چوبی، راهی است که از باطن کویر به باغ آزادی گشوده است.^۴

هنرمند باید اهل درد باشد و این درد نه تنها سرچشمه زیبایی و صفای هنری، بلکه معیار انسانیت است. آدم بی درد هنرمند نیست که هیچ، اصلاً انسان نیست. کاظم جلیپا نتوانسته است به آن موشهای سکه پرستی که منافقانه، در جنگ نیز به دنبال گنج هستند و کاخهای رفاه و تجمل خویش را بر حقوق تضییع شده فقرا و دردمندان بنا کرده‌اند، بی اعتنا بماند... و چگونه می‌توان بی اعتنا گذشت از کناریکی از اساسی‌ترین عللی که جنگ شرف و عزت اسلام را به سرنوشتی اینچنین کشاند؟

تابلوی «موشهای سکه خوار» از لحاظ محتوا، متأثر از همان رنجی است که قلب حضرت امام و امتی را که با همه وجود خویش در جنگ بودند، مجروح ساخته است و این جراحت خنجری است که از پشت خورده‌ایم. از لحاظ قالب هنری کار، توفیق هنرمند بیشتر مدیون آن است که مسخ باطنی یا صورت حشریه سگه پرستان را در این تابلو جلوه‌ای ظاهری بخشیده است.

● سخن آخر این که سیر نقاشی متعهد، در جستجوی «آزادی از سیطره غرب» است. اکنون نقاشی، خواه ناخواه متأثر از تکنیکهای غربی است، اما آثار آن «هویتی» که هنر ما را از غرب متمایز و مشخص می‌کند، بیش از پیش در آثار این نقاشان تجلی دارد.

ما به هنری درد و مدعیان آن اعتنایی نداریم، آنچنان که به هنر با سمه‌ای ایدئولوژیک، یعنی آن هنری که به زور از ایدئولوژیهای مخالف با اسلام رنگ پذیرفته است، نیز امیدی نداریم. امید ما تماماً به

به یکدیگر شباهت دارند. پایتخت سینما، همچون پایتخت اتومبیلها، روزی تصمیم گرفت او (کاپولا) را نابود کند، چرا که او به دنبال یک انقلاب هنری-تکنیکی بود. انگلیسیها «ناپلئون» را به یک جزیره دور افتاده تبعید کردند و دیترویت کوشید وجود تا کر راجو کند.

● «صدای ماه» فلینی

فیلمبرداری «صدای ماه» که قرار بود توسط «فدریکو فلینی» کارگردان معروف ایتالیایی ساخته شود، به دلیل مشکلات مالی و هزینه روبرو شد متوقف شد. هزینه تولید این فیلم را شبکه رسمی تلویزیون ایتالیا تقبل کرده بود، اما به علت زیانهای مالی، این شرکت از ادامه ساخت فیلم منصرف شد. سناریوی فیلم مورد بحث اقتباسی آزاد از کتابی بود که توسط «ارمانو کاتزونو» نوشته شده است. آخرین فیلم فلینی به نام «انترویستا» نیز با یک شکست بزرگ در ایتالیا مواجه شد. مشکلاتی که فلینی با آن برخورد کرده است منعکس کننده وضعیت نگران کننده ای است که سینمای ایتالیا با آن دست به گریبان است. کاهش تعداد سینماها و بسیاری از کارگردانان را مجبور ساخته است با تلویزیون وارد معامله شوند تا هزینه فیلمهایشان را پردازد.

بقیه از صفحه ۳۰

هنرمندان مؤمن متعهد است و معتقدیم که هنر به معنای حقیقی خویش، جز در آینه مصفاي روح مؤمنین تجلی نخواهد یافت و جز هنر متعهد به اسلام، هر چه هست، نه تنها هنر نیست بلکه عین بی هنری است.

● پاورقیها:

۱. پرداختن به این حرکت پیوسته و هدفدار فرصتی دیگر می خواهد که به خواست خدا دست خواهد داد.

۲. این مطلبی است که به طور خاص و با تفصیل لازم، ان شاء الله در شماره های دیگر نشر به مورد توجه قرار خواهد گرفت.

۳. مثل نابولی «یقین» و نابولی «ایثار» اثر کاظم

چلیبا»

۴. خوف آن که این توضیحات ادبی، نقاشیها را از اوج بیان شاعرانه آن پایین بیاورد ما را وامی دارد که مختصر و مجمل و با احتیاط سخن بگوییم.

بقیه از صفحه ۷۱



● گرداب سکندر ۳۵.م. ۱۱۰ دقیقه
کار گروهی برادران خوشخرام (منوچهر، بیژن، امیر)

نویسنده: محمدعلی غلامپور

طراح و خیاط لباس: ناصر جولانیان

● خلاصه فیلم

در روزگار قدیم، در یک بندر جنوبی ایران نوجوانی به نام «عبدل» که به کاردر کشتی اشتغال دارد، بر اثر شیوع بیماری «آبله» نابینا می گردد و در همین اثنا پدرش را نیز از دست می دهد و با مادرش تنها می ماند.

دیری نمی گذرد که وی تصمیم می گیرد مجدداً در کشتی کار کند. عبدل با وجودی که نابیناست، اما به لحاظ بکارگیری دیگر حواس خود تواناییهای منحصر به فردی از جمله چشیدن مزه آب دریا در نواحی مختلف و در نتیجه تسلط بر وضعیت جغرافیایی آن مناطق بدست می آورد. به این ترتیب مورد توجه ناخدا واقع شده و تخم حسادت در دل برخی دیگر از ملوانان کاشته می شود و این احساس زمینه توطئه ای از سوی دو ملوان می گردد که کشتی و سرنشینان را به گرداب هولناک و مرموزی می کشاند...

بقیه از صفحه ۱۵

سیاستمدار... این درد، ضرورتی است که انسان به معنای کامل لفظ با آن محقق می شود. آنان را که در جستجوی حقتند همین یک سخن کافی است.

قصه ما از آغاز این بود که پیام حضرت امام را تنها از آن حیث که هنر را امانتدار مبارزه با دشمنان دین می داند، بنگریم و لذا تحقیق در این معانی که «اسلام آمریکایی چیست» و یا «گرسنگان مغضوب قدرت و پول کیستند» و... از عهده این رساله بیرون است.

کَلِمَک تَوْبَارِکَ اللّٰه بَرْمَلِک و دین گشاده

صد چشمه آب حیوان از فطره سیاهی

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم

ملک آن توست و خاتم فرمای هر چه خواهی

● پاورقیها

۱. «کف»، آیات ۶۷ و ۶۸: «تو نمی توانی با من صبرورزی و چگونه صبرورزی بر آنچه تورا بدان خبری نرسیده است؟»

۲. «علم» را غالباً به مفهوم علوم رسمی به کار برده ایم و نه به معنای علم در قرآن و احادیث.

۳. «صحیح»، آیه ۴۰: «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد بذر فيها اسم الله کثیراً ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز».

۴. «بقره»، آیه ۲۵۱: «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض».

۵. «یس»، آیه ۶۰.

۶. «قمر»، آیه ۵۰.

۷. «جنون مسموح» هم داریم و آن دیوانگی امانتداران عشق است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

۸. آسمان کشتی ارباب هنر می شکند

تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم (حافظ قدس سره)

۹. «قصص»، آیه ۸۸: «کل شیء هالک الا وجهه».

۱۰. از کلام حضرت امیر(ع): «کمال در دنیا مفقود است... دنیا داری است پیچیده در بلا و معروف به بی وفایی».

۱۱. آنان که طالب تحقیق بیشتر در این معنا هستند به «مصباح الهدایه»، تألیف حضرت امام صفحات ۸۳ الی ۸۶ مراجعه کنند (پیام آزادی - آذر ۱۳۶۰).